

تحلیل برادرکشی‌های شاهنامه و مقایسه آن با برادرکشی‌های اساطیر و تاریخ

دکتر رضا فرصتی جویباری^۱

علیا افراندی^۲

چکیده

یکی از ناهنجاری‌های رفتاری در بین اعضای خانواده، ناسازگاری و نفاق بین فرزندان به خصوص برادران و در نتیجه قتل و خونریزی می‌باشد. مسأله مهمی که در این مقاله جلب توجه می‌کند برادرکشی است. نگارنده در این مقاله خلاصه‌ای از برادرکشی‌های شاهنامه و آنچه را که موجب شد تا برادری به دست برادرش به قتل برسد را مورد بررسی قرار داده است. انگیزه قتل‌ها، بیان گردیده و نشان داده شد که افراد با چه نیتی برادران خود را به قتل رسانده‌اند؟ طریقه کشتن و قتل شرح داده شد و ذکر گردید که چگونه ایرج به دست برادران و رستم به دست شغاد و اغریث به دست افراسیاب کشته شدند؟ عوامل جنگ بین گو و طلحند و اسکندر و دارا و انگیزه شیرویه از قتل برادرانش مورد بررسی قرار گرفته است. این داستان‌ها یادآور داستان اسطوره‌ای جم و سپیتور، اوزیریس و سث، نومیتور و آمولیوس، زیگورد و برادرانش و... و داستان‌های تاریخی هابیل و قابیل، یوسف و برادرانش، بردیا و کمبوجیه، داریوش و سکیدیانوس و ارسیتیس، کوروش و اردشیر، تموچین و بکتر، جوجی و جغتای، تکودار و قونغرئای، سلطان حسین و احمد و... می‌باشد.

سپس داستان‌های شاهنامه و اساطیر و تاریخ مورد مقایسه قرار گرفت و شباهت‌ها و تفاوت‌های این داستان‌ها ذکر گردیده است.

واژگان کلیدی: برادر، برادرکشی، قتل، حسد، کینه، چاه، جنگ

مقدمه

در دوره‌های مختلف محققان و صاحب‌نظران بسیاری در مورد داستان‌های شاهنامه فردوسی به مطالعه و تحقیق پرداختند تحلیل و بررسی در شاهنامه بیان‌کننده ارزش‌ها و معیارهایی است که زندگی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و نمی‌توان بی تفاوت از کنار آنها گذشت آنچه که ژرف ساخت شاهنامه فردوسی را می‌سازد اسطوره می‌باشد. اسطوره‌ای که ریشه در گذشته سرزمین کهن ما ایران دارد افتخار ما به عنوان ملتی با قدمت چندین هزار ساله به فرهنگ غنی و اصیل دوران نخستین و دوران اسطوره‌ای سرزمین ماست. تاریخ نیز دارای ارزش و اعتباری است و تأثیر زیادی بر زندگی فردی و اجتماعی می‌گذارد و نیز بهره‌گیری از آن در سروسامان بخشیدن به زندگی حال و آینده انسان سخن تازه‌ای نیست با این اوصاف در این مقاله به تحلیل برادرکشی‌ها در شاهنامه و مقایسه با اساطیر و تاریخ پرداخته می‌شود. از آغاز آفرینش بنیان برادرکشی نهاده شده است. این گناه بزرگ همچنان در نسل‌های بعدی تداوم داشته و دارد. در ادیان مختلف به خصوص در دین مبین اسلام قتل نفس منع شده و از آن به عنوان گناهی نابخشودنی یاد شده ولی عوامل متعدد سبب دشمنی و قتل برادر می‌شود. برادرکشی در ملل و اقوام گوناگون به خصوص در زندگی پیامبران، پادشاهان و پهلوانان و اساطیر وجود داشته و در بیشتر موارد برادری مغلوب و مقتول یا مورد سوءظن برادر یا برادرانش قرار گرفته که شایستگی و مقبولیت داشته است.

تحلیل برادرکشی‌های شاهنامه

داستان ایرج و سلم و تور

فریدون بعد از به بند کشیدن ضحاک با همسران وی که خواهران جمشید بودند ازدواج می‌کند دو پسر به نام‌های سلم و تور از شهرناز و پسری به نام ایرج از ارنواز به دنیا می‌آید.

۱- دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم‌شهر، گروه (زبان و ادبیات فارسی)، قائم‌شهر، ایران

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم‌شهر

«از این سه، دو پاکیزه از شهرناز
یکی کهتر از خوبچهر ارنواز»
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۶۸/۱)

پسران در کنار پدر بالیدند و به حد بلوغ رسیدند فریدون هر سه را شایسته‌ی جانشینی و فرمانروایی بر جهان دانست در نتیجه به تقسیم ممالک پرداخت. «پس جهان را میان فرزندان بخش کرد ناحیه‌ی مغرب (روم) را به سلم داد و او را با لشگری آنجا فرستاد و تور را به ناحیه‌ی مشرق فرستاد تا فرمانروای آنجا باشد و ایران را به ایرج سپرد و به مرکز حکومتش روانه ساخت» (دبیر سیاقی، ۱۳۸۹: ۳۰) پس از مدتی سلم بر ایرج حسادت می‌کند.

«بجینید مر سلم را دل ز جای
دگرگونه‌تر شد به آیین و رای»
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۶۸/۱)

سلم به تور پیغام می‌فرستد که پدر در تقسیم ممالک بر ما جفا کرده است. به پدر اعتراض کردند. پدر از آنها دل‌تنگ شد و آنها را سرزنش کرد. ایرج قصد کرد نزد برادران برود و آنها را به یکدلی و مهر بخواند و به سود آنها از سلطنت بر ایران کنار برود. پس سوی برادران رفت. ایرج کوشید تا دل آنان را نرم کند اما فایده نداشت در سرپرده‌ی سلطنت بر ایرج بی‌مهری و درشتی روا داشتند «تور با آشفتگی و خشم از کرسی‌ای که بر آن نشسته بود برخاست و آن را بر سر ایرج فرو کوفت بی‌آنکه توجهی به زاری برادر و بی‌گناهی او کند خنجر از میان موزه بیرون کشید و سر او را از تن جدا کرد و آن را در تابوتی نهاد و نزد پدر فرستاد» (دبیر سیاقی، ۱۳۸۹: ۳۴) ایرج از آنها خواست که به جان او امان دهند. اما برادران توجهی نکردند.

«نیایدت گفت ایچ ترس از خدای
نه شرم از پدر؟ پس همین است کار
مکش مر مرا مر سرانجام کار
بیچانند از خون من کردگار»
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۶/۱)

فریدون بر مرگ فرزند گریه و زاری می‌کند و چشمانش نابینا می‌گردد و بعد از به دنیا آمدن منوچهر به نیایش خداوند می‌پردازد و بینایی‌اش را بدست می‌آورد.

انتقام ایرج را نوۀ او منوچهر از عموهای مادرش می‌گیرد فریدون از این فتح و پیروزی خوشحال بود اما از کشته شدن سه پسرش غمگین و افسرده می‌شود.

داستان افراسیاب و اغریث

نوذر بعد از مرگ پدرش منوچهر به تخت پادشاهی می‌نشیند. نوذر به بیدادگری و ستم و جمع کردن مال می‌پردازد لذا نابسامانی ایران را در بر می‌گیرد. پشنگ فرزند زادشم پدر افراسیاب فرمانروای توران از مرگ منوچهر باخبر می‌شود و از کشته شدن نیای خود تور به دست او یاد می‌کند و از افراسیاب می‌خواهد که به ایران حمله کند اغریث فرزند دیگر پشنگ که خردمند و آرام است موافق نیست. اما پشنگ نظر اغریث را نمی‌پذیرد و سپاهی به سرکردگی افراسیاب گرد می‌آورد و به سوی ایران حمله می‌کند.

جنگ بین ایرانیان و تورانیان در می‌گیرد. شاه نوذر و گروهی از سرداران به دستور افراسیاب دستگیر می‌شوند و به انتقام مرگ چند تن از سرداران تورانی، سر از بدن نوذر جدا کردند و سپس قصد کردند که سرداران ایرانی را نیز بکشند «اغریث او را از این کشتن منع می‌کند و از او می‌خواهد که آنان را همچنان در بند نگاه دارد و مراقبت ایشان را به وی بسپارد» (دبیر سیاقی، ۱۳۸۹: ۵۸) زال پهلوان ایرانی اندوهگین از مرگ شاه به قصد جنگ با افراسیاب حرکت می‌کند اسیران به اغریث پیغام می‌دهند که قبل از درگیر شدن ما را آزاد کن.

اغریث جوانمرد است اما نمی‌تواند خلاف وعده عمل کند. اگر اسیران را آزاد کند برادر با او دشمن می‌شود پس به آنان پاسخ داد چون سپاه زال اینجا برسد من به بهانه‌ی نداشتن قدرت مقابله، عقب‌نشینی می‌کنم و شما به زال پیغام بفرستید تا بیاید و شما را از بند آزاد کند. اغریث چنین کرد اما شاه توران از کار او آگاه گشت و او را سرزنش کرد.

«بفرمودمت کاین بدان را بکش
سر مرد جنگی خرد نسپرد
که جای خرد نیست و هنگام هش
که هرگز نیامیخت کین با خرد»
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۶۷)

اما اغریث پاسخی سخت به افراسیاب داد و از او خواست «تا به سبب آن گفتار، شرم بسیار کند و بداند که دست فلک بر بدی دارا است...» (زمانی، ۱۳۸۵: ۴۳) افراسیاب عصبانی می‌شود و به برادر حمله می‌کند. «افراسیاب برآشفت شمشیرکشید و میان برادر بر دو نیم کرد» (طاهری، ۱۳۹۰: ۱۷۶) و برادر را به قتل رساند.

میان برادر به دو نیم کرد
چنان سنگدل ناهشیوار مرد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۶۷)

پدرشان پشنگ ناراحت و خشمگین می‌شود «پشنگ از کشته شدن اغریث چنان آزرده خاطر و خشمگین است که اجازه حضور به افراسیاب را نمی‌دهد.» (دبیر سیاقی، ۱۳۸۹: ۵۹)

داستان رستم و شغاد

رستم بزرگترین و نامدارترین پهلوان ایرانی در حماسه‌های ملی ایران فرزند زال پسر سام است. مادر رستم رودابه دختر مهرباب کابلی است. شغاد از چهره‌های منفور شاهنامه برادر رستم، از کنیزی که در حرم‌سرای زال بود متولد می‌شود.

زال ستاره‌شناسان را آورد تا طالع او را ببینند آنها گفتند که روزگار نسبت به این کودک بی‌مهری می‌کند و در آینده شکستی عظیم بر دودمان سام وارد می‌سازد پدر تا حد جوانی از کودک نگهداری می‌کند او را نزد شاه کابل می‌فرستد. در آن روزگار شاه کابل خراجگذار رستم بود. شاه کابل دختر خود را به شغاد داد به خیال اینکه دیگر به رستم خراج نمی‌دهد. اما زمان خراج‌دهی عاملان به مطالبه آمدند.

شاه کابل و شغاد با طرح نقشه‌ای تصمیم به از بین بردن رستم می‌گیرند در مجلس سوری شاه به تحقیر شغاد می‌پردازد شغاد دل‌آزرده به سیستان می‌رود و برادر را به ظاهر برای گوشمالی دادن شاه کابل اما با هدف از بین بردن رستم به کابل می‌کشاند و رستم فریب برادر را می‌خورد.

«که داند که با پیل روباه شوم
که دارد به یاد اینچنین روزگار
همی کین سگالد بدان مرز و بوم؟
که یارد شنید این از آموزگار
ز گفتار روباه گردد هلاک»
(فردوسی، ۱۳۷۶: ۸۱۶)

شاه کابل با دیدن رستم از او عذرخواهی می‌کند و رستم را به نخجیرگاهی که پر از شکار بود دعوت می‌کند. او در شکارگاه به سمتی می‌رود که شغاد نابردار چاه کند. چاهی که پر از حربه‌های تیز بود. رستم با اسبش رخس و برادرش زواره در چاه می‌افتند «زواره نیز با رستم می‌تازاند ... زواره و رستم بر آن راهی رفتند که زمان مرگ آنها فرا رسیده بود.» (طاهری، ۱۳۸۹: ۵۱۶) رستم سر از چاه بیرون می‌آورد. شغاد را می‌بیند که به تن زخمی و مرگ نزدیکش می‌خندد متوجه نیرنگ برادر می‌شود.

«به مردی تن خویش را برکشید
چو با خستگی چشم‌ها برگشاد
دلیر از بن چاه سر بر کشید
بدید آن بدان‌دیش روی شغاد
شغاد فریبنده بدخواه اوست»
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۳۳۱/۶)

از شغاد تیروکمانش را می‌خواهد و او می‌آورد ولی از ترس انتقام رستم به پشت درختی پنهان می‌شود.
تهدمتن به سختی کمان بر گرفت
بدان خستگی تیرش اندر گرفت

برادر ز تیرش بترسید سخت
چو رستم چنان دید بفراخت دست
درخت و برادر به هم بر بدوخت
بدو گفت رستم ز یزدان سپاس
مرا زور دادی که از مرگ خویش
بیامد سپر کرد تن را درخت
چنان خسته از تیر بگشاد شست
به هنگام رفتن دلش بر فروخت
که بود همه ساله یزدان شناس
از این بی‌وفا خواستم کین خویش
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۳۳۲/۶)

رستم بعد از کشتن شغاد جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند. «پس از سقوط در چاه برادر خود شغاد را با تیر و درخت دوخت و بادآفره آن بدکار را هم در حیات خویش به او داد و آنگاه بدرود جهان گفت» (صفا، ۱۳۶۳: ۲۳۹)

داستان اسکندر و دارا

بعد از به تخت نشستن داراب فرزند همای و بهمن گروهی از اعراب به ایران حمله کردند داراب به مقابله با آنها پرداخت پس از غلبه بر اعراب به روم لشکرکشی کرد رومیان شکست خوردند و از ایرانیان امان خواستند و تقاضای صلح کردند. مشاوران داراب قبول صلح را مشروط به دادن دختر قیصر به پادشاه و پرداخت خراج کردند. فیلقوس قیصر روم می‌پذیرد و ناهید را با هدایای بسیار نزد داراب می‌فرستد. داراب شبی از بوی بد دهان ناهید آزرده می‌شود از او روی بر می‌تابد پزشکان با گیاهی به نام اسکندر بوی، بوی بد دهان ناهید را مداوا می‌کنند اما او آزرده خاطری‌اش برطرف نمی‌شود ناهید را به روم باز می‌گرداند در حالیکه فرزندی در شکم دارد. «پس از نه ماه آن کودک متولد می‌شود نام او را به یاد داروی برطرف کننده بوی دهان اسکندر می‌نهند» (دبیرسیاقی، ۱۳۸۹: ۲۲۷)

بعد از آن داراب با زنی دیگر ازدواج می‌کند و دارا متولد شد.

دارا پس از مرگ پدرش داراب پادشاه ایران شد. در این زمان فیلقوس نیز در می‌گذرد اسکندر که در حکم فرزند قیصر بود بعد از او بر تخت می‌نشیند. اسکندر قصد کشورگشایی دارد بعد از تصرف مصر به سمت ایران رهسپار می‌شود. دارا به جمع‌آوری سپاه می‌پردازد و به سمت روم لشکرکشی می‌کند. اسکندر می‌گوید قصد جنگ ندارم فقط راه را برایم باز کنید اما با دیدن سپاه اندک دارا با او درگیر می‌شود دارا عقب‌نشینی می‌کند و امان می‌خواهد. اسکندر می‌پذیرد دارا از اظهار کهتری که به فرمانروای رومی می‌کند پشیمان می‌شود و احساس ننگ می‌کند ننگی بدتر از مرگ.

«سرانجام گفت این ز کشتن بتر
که من پیش رومی ببندم کمر»

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۹۱۶)

به فرمانروای هند نامه می‌نویسد و از او کمک می‌خواهد تا در جنگ با اسکندر به او کمک کند. وقتی خبر به اسکندر رسید دوباره به ایران حمله می‌کند سپاه ایران از جنگ خودداری می‌کند و دارا از مهلکه با سیصد سوار می‌گریزد در راه دو وزیر ناجوانمرد با هم مشورت می‌کنند که دوران فرمانروایی دارا به سر آمده پس باید او را از بین ببریم تا خود به فرمانروایی برسیم. پس دشمنی را بر پهلوی دارا فرو می‌کنند. دو وزیر به نزد اسکندر می‌آیند تا مژده بگیرند اسکندر از آنها می‌خواهد که او را بر سر کشته‌ی دارا ببرند. اسکندر متوجه می‌شود که دارا برادرش است.

«برفتند هر دو به پیش اندرون
ز هندو ز رومت پزشک آورم
سپارم تو را پادشاهی و تخت
دل و چشم رومی پر از درد و خون
ز درد تو خونین سرشک آورم
چو بهتر شوی ما ببندیم رخت»
(همان/۹۱۶)

دارا در لحظات آخر از اسکندر می‌خواهد با ایرانیان خوش‌رفتاری کند اسکندر دو وزیر را به دار می‌کشد و از کرده‌ها پشیمان می‌شود.

داستان هرمز و پیروز

هرمز و پیروز فرزندان یزدگرد بودند پیروز بزرگتر و هرمز کوچکتر بود وقتی که یزدگرد در گذشت هرمز تاج شاهی بر سر نهاد و به جای پدر بر تخت نشست و نسبت به پیروز خشمگین شد. پیروز بدون آگاهی برادر سپاه جمع‌آوری می‌کند به سمت شاه هیتال فغانیش می‌رود تا شاه هیتال به او کمک کند تا پادشاهی را از دست برادر کوچکتر که با بیدادگری آن را تصاحب کرد درآورد. شاه هیتال با شروطی پذیرفت که سی هزار جنگجو به کمک پیروز روانه کند. جنگ در گرفت و دو برادر به نبرد می‌پردازند سرانجام هرمز شکست می‌خورد.

«سرانجام هرمز گرفتار شد همه تاج‌ها پیش او خوار شد»
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱۴۴)

وقتی هرمز را نزد او آوردند برادر بر او رحمت آورد و با او به مهربانی رفتار کرد هرمز نیز با برادر پیمان بست و قبول کرد که شاهی حق برادر بزرگتر است.

«چو پیروز روی برادر بدید دلش مهر و پیوند او برگزید
بدو گفت هرمز که یزدان سپاس که دانا بود مرد یزدان شناس
که از من برادر ستد تاج و تخت که پیروز را باد پیروزبخت»
(همان/۱۱۴۴)

هرمز تاج و تخت را تسلیم برادر می‌کند و از آن پس سپهسالار سپاه پیروز می‌شود و مطیع برادر می‌گردد. «هرمز برادرش در این جنگ (جنگ با ترکان) پیشرو و سالار سپاه بود.» (دبیر سیاقی، ۱۳۸۹: ۳۶۷)

داستان گو و طلحند

در هند پادشاهی بود به نام جمهور، با نام و لشکر و گنج فراوان، زنی داشت با هوش و با علم پسری به نام گو از او متولد شد. جمهور شاه بر اثر بیماری درگذشت گو کودک بود و شایستگی به تخت نشستن را نداشت. جمهور شاه برادری داشت به نام «مای» که همواره مطیع و فرمانبردار برادر بود بعد از مرگ برادر به تخت نشست و با همسر برادر ازدواج کرد. فرزندی به نام طلحند به دنیا آمد. پس از مدتی مای بیمار می‌شود و از دنیا می‌رود هر دو فرزند کودک بودند بزرگان کشور زن پادشاه را بر تخت می‌نشانند تا فرزندان بزرگ شوند. گو و طلحند نزد مادر رفتند و گفتند کدام یک از ما شایسته تاج و تخت هستیم. مادر به هر دو دلداری می‌داد و می‌گفت:

«چو دارید هر دو به شاهی نژاد خرد باید و شرم و پرهیز و داد
دل هریکی شاد کردی به تخت به گنج و سپاه و به نام و به بخت»
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۴۷)

اما گفتگوها نتیجه نداد و بر اثر حسد و کینه، برادران برای بدست آوردن تاج و تخت بر هم شوریدند. مادر به نصیحت آنها پرداخت و از بی‌اعتباری دنیا سخن گفت اما فایده‌ای نداشت. به حرف مادر گوش نمی‌دادند و کار برادر به گفتگوی رو در روی هم کشید بزرگان جمع شدند و تصمیم گرفتند که دو تخت و دو شاه و دو لشکر در یک کشور باشد. البته مادر راضی به سلطنت طلحند بود. گو مردی سخنگو را برگزید و به طلحند پیغام فرستاد و او را نصیحت کرد که مقصر هر خونریزی تو هستی.

اما طلحند به گو پاسخ نامساعد داد و با فرزانه‌ای مشورت کرد آن مرد دانا به او گفت:

«گر از من همی بازجویی سخن به جنگ برادر درشتی مکن»
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۵۳)

گو خواست که پند برادر را گوش دهد تاج و تخت را به او بسپارد اما «گفتار گو طلحند را پسند نیامد و از پیش برادر نزد سپاه بازگشت و هر یک را گنج و جوشن و نیزه و خود بداد و از برای رزم با لشکر برادر خویش بیاراست» (زمانی، ۱۳۸۵: ۴۳۶) گو که عزم طلحند به جنگ را دید سپاهیان را به جنگ با طلحند مجهز کرد. گو به لشکریان گفت که خویشتنداری کنید و خون برادرم را مرزید. دوباره گو، برادر را نصیحت می‌کند تا دست از جنگ بردارد.

«به جنگ برادر مکن دست پیش
نگه دار از آزار من جان خویش»
(همان/۱۲۵۶)

جنگ را به کنار دریا کشاندند و خندقی حفر کردند تا در آن بجنگند تا هر که پیروز شد او پادشاه شود جنگ آغاز شد بسیاری از دو طرف کشته شدند بادی تند آمد و موج دریا سهمگین شد و «رو به سوی طلحند گشت و او در میان خندق تنها ماند و به نان و آب نیازمند گشت و از باد تند و گرمی آفتاب بی‌تاب شد» (دبیرسیاقی، ۱۳۸۹: ۴۲۳) طلحند بر پشت فیل خفت و از شدت گرما جان سپرد.

داستان شیرویه و برادرانش

شیرویه فرزند خسرو پرویز و مریم دختر قیصر رومی بود پدر نام او را قباد گذاشت و او را آشکارا شیرویه می‌خواندند:

چو بر پادشاهیش شد پنج سال
به گیتی سراسر نبودش همال
ششم سال از این دخت قیصر چو ماه
یکی کودک آمد همانند شاه
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۴۱)

خسرو زنی دیگر به نام شیرین داشت و بنا به گفته خود شیرین او مادر چهار پسر بود. زن خوب «برای شوی خود زاینده فرزندان خاصه پسر است و من چهار پسر برای خسرو زاده ام هر چند که این زمان همه آنها از خنجر بیداد به خون در غلتیده و در خاک خفته اند.» (دبیر سیاقی، ۱۳۸۶: ۵۴۲) خسرو پرویز را سرداران او پس از هفت سال دستگیر کردند و فرزندش قباد (شیروی) را بر تخت نشانند. پس از چندی سرداران سرکش و یاغی که از زنده ماندن خسرو بیم ناک بودند قباد را به کشتن او واداشتند و او دستور قتل پدرش را داد و پانزده فرزند خسرو را به زندان افکند و یادی از آنها نمود با منتشر شدن خبر کشتن خسرو بدخواهان به ایوان تاختند و با یاری شیروی پانزده فرزند خسرو را کشتند.

«گرامی ده و پنج فرزند بود
به ایوان شاه آنکه بایند بود
به زندان بکشتندشان بی گناه
بد آنکه که برگشته شد تخت شاه»
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۴۳)

تحلیل برادرکشی‌های اساطیر

داستان جم و سپیتور

از کهن‌ترین چهره‌های اساطیری هند و ایران است در اوستا پسر ویونگهان است و جزء بی‌مرگان است. پس از اینکه او ادعای خدایی می‌کند ایزدان و فرشتگان حامی‌اش دست از حمایتش می‌کشند پس ضحاک بر او چیره می‌شود قتل او به دست برادرش انجام می‌شود. «سپیتور نام برادر جم است که به همراهی ضحاک جم را با اژه به دو نیم کرد.» (قلی‌زاده، ۱۳۸۷: ۲۶۳)

داستان رامین و موبد (برادرش)

موبدی که پادشاه کهنسال مرو است دل‌باخته ملکه زیبا و پری‌چهره ماه‌آباد (ماد) از خاندان قارن به نام شهرو می‌شود شهرو به او می‌گوید که متأهل است و یک پسر به نام ویرو دارد اما به ناچار قول می‌دهد که اگر صاحب

دختری شد او را به همسری موبد درآورد. از قضا شهر و صاحب دختری می‌شود نام او را ویس می‌گذارند و او را به دایه‌ای می‌سپارد که از کودکی دیگر نیز مراقبت می‌کرد. «این کودک رامین برادر کوچک پادشاه مرو است.» (کرتیس، ۱۳۷۶: ۷۸) پس از این که ویس و رامین بزرگ شده‌اند به زادگاهشان بازگشتند شهر و به این فکر می‌کند که بهتر است ویس زیبا را به برادرش ویرو دهد اما در میانه جشن رامین برادر موبد می‌آید که سوگند و قول شهر و، به موبد را یادآور شود. «ویس از ترک برادر (شهر) خود امتناع می‌کند و موبد خشمگین از این واقعه تصمیم می‌گیرد با خاندان قارن به جنگ برخیزد.» (همان/ ۷۹) شهر و نیز سپاهی گرد می‌آورد دو سپاه رویاروی هم قرار می‌گیرند در این جنگ پدر ویس کشته می‌شود و رامین موفق می‌شود به یک نظر دوست دوران کودکی خود را ببیند و بلافاصله در دام عشق او گرفتار می‌شود. اما آتش عشق موبد تیزتر می‌گردد. در مرو جشنی برپا کردند ولی رامین از عشق به ویس بیمار است ویس نیز مرگ پدر را بهانه کرده و نگذاشت که موبد به او نزدیک شود دایه ویس و رامین به مرو می‌آید. بالاخره دو عاشق با کمک دایه به وصال هم می‌رسند موبد که از رابطه برادر با همسرش آگاه شد. «تهدید کرد که ویس را رسوا می‌کند و رامین را می‌کشد.» (همان/ ۸۰) ویس و رامین به ری می‌گریزند. پس از بازگشت به مرو، به خاطر بی وفایی همسر و فریب برادر ویس را به قلعه‌ای زندانی می‌کند. در ضیافتی رامین نغمه عشق خود به ویس را سر می‌دهد. «موبد خشمگین از پرده‌داری رامین، تهدید می‌کند که گلوی او را خواهد برید.» (همان/ ۸۱) پس از چندی رامین به همراهی ویس می‌گریزند موبد با سپاهی به تعقیب آنها می‌رود تا آنان را به سزای عملشان برساند در اردوگاه گراز می‌کند موبد سوار بر اسب می‌شود و گراز را تعقیب می‌کند تیری به سمت گراز می‌اندازد تیر به خطا می‌رود و گراز به او حمله می‌کند و او را می‌کشد.

داستان اوزیریس و ست (از خدایان یا پادشاهان اسطوره‌ای مصر)

گب خدای زمین و نوت، الهه آسمان چهار فرزند به وجود آوردند اوزیریس، ایزیس، ست و نفیس، دارنده تاج و تخت مصر یکی از فرزندان خورشید است. اوزیریس به عنوان فرزند ارشد گب و نوت حق حکومت بر سرزمین مصر را به ارث برد. بنابر الگوی کهن ازدواج میان برادران تنی و ناتنی در خانواده‌های سلطنتی «اوزیریس (خدای کشاورزی) با ایزیس (الهه مادر) ازدواج کرد و از ایشان فرزندی به نام هوروس (خدای آفتاب) به وجود آمد.» (توفیقی، ۱۳۸۷: ۱۷) اوزیریس برای سرزمین مصر خوشبختی‌ها آورد و سایر خدایان به اوزیریس احترام فراوان می‌گذاشتند. «غصب تاج و تخت توسط ست، برادر متخاصم اوزیریس این صحنه آرام و صلح‌آمیز را آشفته می‌کند» (هارت، ۱۳۸۵: ۳۴) وست برادر خود اوزیریس را کنار رودخانه‌ای می‌برد به او حمله می‌کند و او را به قتل می‌رساند. «اوزیریس به دست برادر خود ست (پادشاه خشکسالی) کشته شد.» (توفیقی، ۱۳۸۷: ۱۷)

داستان نومیتور و آمولیوس (از پادشاهان اسطوره‌ای رم)

سلسله پادشاهان رم به تبعیت از نام فرزند آنه ملقب به سیلیوس می‌باشد. یازدهمین فرد این سلسله پروکا نام داشت. «وی دارای دو فرزند به نام‌های نومیتور و آمولیوس بود.» (گاردنر، ۱۳۸۸: ۳۶) نومیتور بزرگتر و پادشاه رم بود و توسط برادرش به قتل رسید. «آمولیوس تاج و تخت برادر بزرگ خود را غصب کرد و فرزندان او را به قتل رساند.» (همان/ ۳۷) پس از آن بر تخت سلطنت نشست.

داستان رومولوس و رموس (بنیانگذاران رم)

پس از قتل نومیتور، آمولیوس دخترش رئاسیلویا را به سلک راهبان نگهبان آتش درآورد. رئاسیلویا مورد تجاوز قرار گرفت و پسرانی دوقلو به دنیا آورد آمولیوس ستمگر او را به زنجیر کشید و فرمان داد تا پسرانش را به رودخانه بیاندازند. پس از طی مسافتی به درخت انجیر برخوردند ماده گرگی آنها را یافت و به آنها شیر داد سپس چوپانی آنها را به خانه برد تا همسرش از آنها محافظت کند. هنگامی که این دو کودک بزرگ شدند تصمیم گرفتند در نزدیکی

محلی که در کودکی رها شده‌اند شهری بنا کنند. رقابت میان دو برادر ایجاد شد. «در مورد اینکه کدام یک بنیانگذار رسمی شهر باشد و شهر به نام او نامگذاری شود به جدال برخاستند.» (همان/۴۰) رموس برادر خود را ریشخند کرد و بر روی دیوارهای نیم ساخته پرید و برادر عصبانی شد و او را کشت. «رومولوس صبر از کف نهاده او را به قتل رساند و اعلام کرد که هر کس روی دیوارهای من بپرد این‌طور نابود خواهد شد.» (همان/۴۰)

داستان زیگورد (اسطوره اسکاندیناوی)

روایت اسکاندیناوی با پادشاهی وولسونگ آغاز می‌شود. او دارای ده پسر و یک دختر است یکی از پسرانش زیگموند و خواهر دوقلویش زیگنی... زیگموند با دختر یک پادشاه به نام هیوردیس ازدواج کرد. هیوردیس از زیگموند باردار بود که زیگموند در نبردی مجروح شد و هیوردیس او را پیدا کرد و در حین جان دادن «زیگموند مقام بزرگ پسری را که او به دنیا می‌آورد پیشگویی کرد.» (پیچ، ۹۸:۱۳۸۷) هیوردیس بعد از مرگ شوهر پسری به دنیا آورد که بر او نام پدرش زیگورد را گذاشت. زیگورد در دربار پادشاه دانمارک با افتخار بزرگ شد. اینجا با دو زن به نام براین هلد و گودرون آشنا می‌شود او با براین هلد سوگند وفاداری خوردند. پس وارد قصر گیوکی می‌شود. «گیوکی و همسر جادوگری به نام گریم هلد سه پسر به نام‌های گونار، هوگنی و گوتورم و دختری به نام گودرون داشت.» (همان/۱۰۲) براین هلد دوست گودرون بود گریم هلد دریافت که زیگورد صاحب گنجینه است پس زیگورد را طلسم کرد تا عشق براین هلد را از خاطر ببرد و دختر خود گودرون را به او داد مراسم باشکوهی برگزار شد. «به منظور بستن عقد اتحاد با یکدیگر گونار، هوگنی و زیگورد سوگند برادری خونی یاد کردند.» (همان/۱۰۳) گونار می‌خواست با براین هلد ازدواج کند زیگورد به او کمک کرد و خود رابه شکل گونار درآمد و براین هلد را فریفت و از حلقه آتش گذشت براین هلد او را پذیرفت. پس از مدتی براین هلد و گودرون بر سر اینکه شوهر کدام یک سرتراست به جدال برخاستند. گودرون حقیقت را افشا کرد. او وقتی ماجرا را فهمید تصمیم گرفت از زیگورد و گودرون و از گونار شوهری که با نیرنگ او را تصاحب کرده بود انتقام بگیرد براین هلد با گونار صحبت کرد و از حضور جنگجوی برجسته‌ای چون زیگورد در خانواده او هشدار داد گونار در شرایط بدی قرار گرفته بود «او نمی‌توانست به زیگورد آسیب برساند زیرا آن دو برادران خونی یکدیگر شده بودند اما در عین حال بدش نمی‌آمد که گنجینه او را تصاحب کند.» (پیچ، ۱۰۴:۱۳۸۷) برادر دیگر هم که هم قسم شده بود نتوانست این کار را بکند. پس دو برادر فکر کردند چرا از برادر کوچکتر گوتورم که در سوگند شرکت نداشت استفاده نکنند. زیگورد راحت و آرام در بستر خوابیده بود و گوتورم وارد اتاق شد. «شمشیر خود را در بدن او فرو کرد زیگورد با دریافت این ضربه از خواب بیدار شد.» (همان/۱۰۴) او شمشیر خود را برداشت و به سمت گوتورم پرتاب کرد و انتقام خود را گرفت و جان سپرد.

داستان گونار و هوگنی (از اسطوره اسکاندیناوی)

گودرون پس از مرگ همسرش زیگورد در بیابان پنهان شد برادرانش او را یافتند. گریم هلد نوبابه‌ای به او داد و او گذشته‌اش را از یاد برد سپس او را نامزد اتلی برادر براین هلد کردند اتلی به گنجی چشم دوخته بود که زیگورد به جای گذاشت و اکنون برادران گودرون آنرا در اختیار داشتند. او گونار و هوگنی را به کاخ خود دعوت کرد تا آنها را بفریبد. گونار و هوگنی وارد قصر شدند در آنجا با اتلی درگیر شدند گونار و هوگنی اسیر شدند به گونار گفتند اگر می‌خواهد زنده بماند باید محل اختفای گنج را بگوید او نیز در پاسخ درخواست کرد که «نخست قلب برادرش (هوغنی) را از سینه بیرون آورند و به او نشان دهند.» (همان/۱۰۴) اما افراد اتلی قلب یک برده را به او نشان می‌دهند گونار نپذیرفت پس آنها قلب هوگنی را از سینه درآوردند و به برادر نشان دادند و آنرا شناخت پس گونار گفت «اکنون که هوگنی نمی‌تواند به شما چیزی بگوید فقط من می‌دانم طلا کجاست...» (همان/۱۰۴).

بررسی برادرکشی‌های تاریخ

داستان هابیل و قابیل

بعد از رانده شدن حضرت آدم و حوا از بهشت، خداوند به آنها دستور ازدواج داد و از آنها فرزندان به وجود آمد. از جمله پسرانی به نام‌های هابیل و قابیل خواهری زیارو به همراه قابیل و خواهری هم به همراه هابیل به دنیا آمد. «از اولین شکم حوا هابیل و خواهرش اقلیما به وجود آمده و آدم اولین پسر خود را وصی خود گردانید و در شکم دوم قابیل و خواهرش لوزا متولد شدند» (عمادزاده، ۱۳۷۲: ۱۱۸) خداوند به خاطر تداوم نسل به حضرت آدم دستور داد تا خواهر هم‌شکم قابیل را به عقد هابیل و خواهر هم‌شکم هابیل را به عقد قابیل درآورد قابیل نافرمانی کرد و رضایت نداد و گفت خواهر هم‌شکم من باید از آن من شود. آورده‌اند که هابیل به خاطر قابلیت‌ها و شایستگی‌هایش برای جانشینی پدر به فرمان خداوند انتخاب شده بود که پدر دستور به قربانی کردن داد و قابیل از این ماجرا ناراحت شد. هابیل گله‌دار و قابیل کشاورز بود هابیل بهترین گوسفند و قابیل نامرغوب‌ترین محصول خود را برای قربانی به درگاه خداوند آورد قربانی هابیل پذیرفته شد. «قابیل چون آن بدید او را حسد آمد و گفت بعد از این مردم گویند که هابیل از من بهتر است که حق تعالی قربانی او را قبول کرده است.» (محمدزاده، ۱۳۸۳: ۱۱۶) قابیل نسبت به برادر حسادت می‌کند و عصبانی می‌شود و می‌گوید من تو را می‌کشم هابیل او را بسیار نصیحت می‌کند و از عواقب گناهی که مرتکب می‌شود آگاه می‌سازد. «اگر تو دست خود را برای کشتن من دراز کنی، من هرگز دست به قتل تو نخواهم گشود چون از خدایی که پروردگار جهانیان است می‌ترسم» (مائده/۲۸) قابیل سنگی می‌گیرد و بر سر برادر می‌زند و او را به قتل می‌رساند. «روزی بر سر کوه هابیل را خفته یافت. سنگی بر سرش زد و بکشت و نخستین خونی که بر زمین ریختند از فرزندان آدم آن بود.» (بلعمی، ۱۳۸۰: ۶۲/۱) قابیل ندانست برادرش را چگونه بکشد. پس ابلیس آمد و به او آموخت و گفت: «سرش را در میان دو سنگ بگذار و بکوب» (طه‌وری، ۱۳۹۰: ۵۸)

داستان یوسف پیامبر (ص) و برادرانش

حضرت یعقوب دوازده پسر داشت از چهار زن که دو زن او، دو دختر لابان دایی یعقوب بودند به نام‌های لیا و راحیل، لیا بزرگتر و راحیل کوچکتر «سه پسر یعقوب از لیا خواهر راحیل به نام‌های روبیل، یهودا و شمعون و دو پسر از راحیل به نام‌های یوسف و بن‌یامین» (مهدوی، ۱۳۶۵: ۱۳۶) یوسف از همه کوچکتر، زیباتر و عزیزتر بود. پدر به خاطر امتیازات جسمی و روحی‌اش به او عشق می‌ورزید. شبی یوسف خوابی می‌بیند و برای پدرش تعریف می‌کند. «ای پدر در عالم رویا دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه مرا سجده می‌کردند» (یوسف/۴) پدر آینده‌ی درخشان یوسف را از آن خواب استنباط می‌کند و تاکید می‌کند که به برادران چیزی نگوید. «لَاتَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلٰی اِخْوَتِكَ» (یوسف/۱۲) چون می‌ترسید با آگاهی یافتن برادران از این خواب موجب دشمنی میان آنها و یوسف گردد. به هر طریقی برادران متوجه خواب یوسف می‌شوند و آتش بغض و دشمنی در دل و جان‌شان شعله‌ور می‌گردد با مشورت هم تصمیم گرفتند که یوسف را از بین ببرند. با مهربانی نزد پدر آمدند و گفتند ما را امین خود قرار ده ما یوسف را به صحرا برای گردش و دیدن مناظر طبیعی می‌بریم و از او محافظت می‌کنیم پدر راضی نمی‌شود با حيله و تظاهر به خیرخواهی پدر را راضی کردند «چرا ما را بر یوسف امین نمی‌دانی با اینکه ما جز خیر او نمی‌خواهیم و جز خشنودی و تفریح او در نظر نداریم.» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۳۱) با نیرنگ و اصرار پدر را راضی و قانع کردند. آنها یوسف خردسال را به صحرا بردند و به اذیت و آزار او پرداختند. یوسف به عجز و زاری پرداخت اما فایده‌ای نداشت. تصمیم به قتل یوسف گرفتند یکی از برادران که عاقل‌تر و مهربان‌تر بود راضی به این کار نشد. «یوسف را نکشید زیرا قتل نفس آن هم قتل برادر، برادری که هیچ گناهی جز محبوبیت نزد پدر ندارد کاری زشت و غیرقابل قبول است» (صحفی، ۱۳۸۰: ۱۰۷) پس او را در چاه انداختند و با خود گفتند به پدر می‌گوییم او را گرگ دریده است و پیراهن یوسف را آغشته به خون کردند و به نزد پدر آوردند و گفتند او را گرگ دریده است. حضرت یعقوب در فراق یوسف چشمانش نابینا می‌گردد و بعد از دیدار مجدد یوسف بینایی خود را بدست می‌آورد. بعد از بیرون کشیدن یوسف از چاه و ماجراهایی که اتفاق می‌افتد و برادران را می‌بخشد.

داستان کمبوجیه و بردیا

داریوش بعد از به تخت نشستن نامه‌ای را نگارش کرد و دستور داد آنرا بر تنه کوه بیستون حک کنند «کمبوجیه پسر کوروش از خاندان ما در این جا پادشاه بود کمبوجیه را برادری بود به نام بردیا که با او از یک مادر و یک پدر بود.» (مزینانی، ۱۳۸۳: ۲۶) را جانشین خود گرداند. بردیا پسر کوچکتر کوروش بود که پدر سپرده بود که پشت و پناه برادر بزرگ خود باشد و به سربلندی و آرامش برسد «کوروش غیر از کمبوجیه پسری داشت بردیا نام که از او کوچکتر و برحسب انتخاب پدر والی (پارت) خراسان، گرگان، باختر و خوارزم بود.» (پیرنیا، ۱۳۸۵: ۴۱۱) کمبوجیه می‌خواست که کارهای انجام نیافته پدر را سرو سامان دهد ولی می‌ترسید که در غیابش بردیا بر تاج شاهنشاهی دست اندازد کمبوجیه از نیرومندی و علاقه ایرانیان به بردیا در هراس بود لذا می‌بایست ریشه هرگونه سرکشی را از بیخ برکند. «از آنجا که مردم بردیا را دوست می‌داشتند کمبوجیه بر او حسد برده قبل از عزیمت خود به مصر در نهان او را کشت.» (پیرنیا، ۱۳۸۵: ۴۱۱)

داستان خشایارشا و ماسیس تس

خشایارشا زمانی که از یونان برگشت عاشق زن برادرش می‌شود. خشایارشا به نظرش رسید که دختر برادرش ماسیس تس را از این زن برای پسر خود داریوش بگیرد تا به زن برادر خود نزدیک تر و مورد توجه او واقع شود و چنین کرد پس از مدتی «آرتا اینت زن داریوش را به قصر خود احضار کرد زیرا در این زمان از مادر او منصرف و عاشق عروس خود گردیده بود.» (همان/۷۲۸) در روز جشن تیکتا که روز جشن تولد پادشاه بود هرکس هرچه از پادشاه می‌خواست به او می‌داد آمس تریس زن شاه از او می‌خواهد که زن ماسیس تس را به او تسلیم کند. شاه که نمی‌توانست خواهشی را رد کند زن برادر را تسلیم کرد. شاه برادر را به حضور خواند و گفت «تو پسر داریوش و برادر منی و مردی هستی نیک، دیگر به این زن نزدیک مشو من دختر خود را به تو خواهم داد... این زن را از خودت دور کن.» (همان/۷۲۹) ماسیس تس که چند فرزند از این زن داشت از حرف های پادشاه متعجب شد و قبول نکرد «به من جبر مکن و بگذار من بازن خود باشم تو برای دختری اشخاصی بهتر از من خواهی یافت» (همان/۷۲۹) شاه از برادر عصبانی شد در این زمان ملکه دستور داد که زن ماسیس تس را ناقص کنند پستان، بینی و گوشش را ببرند ماسیس تس زمانی که از این ماجرا مطلع شد با پسران خود مشورت کرد «با پسران شور کرد به طرف باختر روانه شد تا در آنجا انتقام از برادرش بکشد.» (همان/۷۳۰) خشایارشا که از نیت برادر مطلع شد او و پسرانش را به قتل رساند. «قشونی برای به دست آوردن او فرستاد و او را با پسرانش و سوارانی که همراه او بودند گرفته و کشتند.» (همان/۷۳۰)

داستان اردشیر (درازدست) و داریوش (فرزندان خشایارشا)

خشایارشا بخاطر عدم اراده و غرق شدن در عیش و خوشی دچار سستی شد و بزرگان و سربازان به دیده تحقیر در او می‌نگریستند. به دستور اردوان رئیس قراولان شاه را به قتل رساندند. پس از آن پسر سوم شاه اردشیر را از این واقعه آگاه کردند «این شاه پسر خشایار بود اسم ملکه مادر او را یونانی‌ها آمس تریس نوشته...» (پیرنیا، ۱۳۷۴: ۹۰۸/۲) و گفتند که قتل شاه به دست داریوش پسر بزرگ خشایارشا بوده است. اردشیر چند برادر و خواهر داشت «اردشیر چهار برادر داشت و دو خواهر، داریوش و ویشتاسب برادران ارشد بودند.» (همان/۹۰۸) و چنین به نظر می‌آید که داریوش قبل از سلطنت خشایارشا متولد شد بنابراین نمی‌توانست جانشین پدر گردد. سخنان و تحریکات نزدیکان به خصوص اردوان چنان در روحیه اردشیر جوان اثر کرد که فوراً خواست انتقام پدرش را از برادر بگیرد «او در حال برای کشیدن انتقام پدر و حفظ جان خود به سرای داریوش رفته و به همدستی اردوان و چند نفر از قراولان او را بکشت» (پیرنیا، ۱۳۸۵: ۷۳۹/۱)

داستان سکیدیانوس و اردشیر

بعد از مرگ مادر اردشیر شاه اول، شاه و همسرش در یک روز از دنیا رفتند. «پس از مرگ مادر شاه آمس تریس،

اردشیر و داماسپیا در یک روز نزدیک به سال ۴۲۴ درگذشتند. (اومستد، ۱۳۷۸: ۴۸۱) اردشیر از داماسپیا تنها یک پسر داشت به نام خشایارشای دوم که او را به عنوان جانشین خود برگزید و در شوش شناخته شده بود خشایارشای دوم فقط چهل و پنج روز پادشاهی کرد که پس از جشن و بزمی بعد از میگساری به دست برادرش به قتل رسید. برادرش به کمک خواجه سرای شاهی به نام فارناکیاس این کار را انجام داد «کسی که او را کشت سیکیدیانوس پسر اردشیر از همخوابه ی بابلی اش الی‌گونه بود.» (اومستد، ۱۳۷۸: ۴۸۳)

داستان داریوش (اخوس) و برادرانش

داریوش (اخوس) پسر دیگر اردشیر شاه اول بود «اخوس پسر دیگری از همخوابه بابلی بود نام مادرش کوسمارتیدنه ...» (همان/۴۸۳) اردشیر اخوس را به گرگان فرستاد و حکومت آن ناحیه را به او سپرده بود و او بعدها به بابل رفت سیکیدیانوس مرتب از او می‌خواست که به شوش بیاید و او مکرر وعده می‌داد که فرمان می‌برد ولی اخوس دنبال تاخیر بود تا سپاه فراهم کند و خود را پادشاه اعلام کند. داریوش به شوش آمد و به سیکیدیانوس وعده فرمانروایی بر یک کشور را داد بعدها پیمان شکنی کرد او را شکنجه کرد و به قتل رساند. «پس از آنکه سیکیدیانوس را از خوراک و نوشابه پر کرد او را روی تیری که بالای یک خاکستردان آویخته بود نهادند و چون سرانجام خوابش برد در آن افتاد.» (همان/۴۸۳) این تاج و تخت مدعی دیگری داشت برادر تنی داریوش به نام ارسیتیس که گرفتار شد و «به دنبال سیکیدیانوس در خاکستردان افتادند.» (همان/۴۸۳)

داستان اردشیر (من مون) و کوروش

اردشیر دوم فرزند داریوش دوم است. نام مادرش را پروشات ذکر کرده‌اند. «داریوش از پروشات چهار پسر داشت. اول اردشیر که بزرگتر از همه بود بعد کوروش، استان و اگزاتر، اردشیر در ابتدا آریکاس نام داشت.» (پیرنیا، ۱۳۷۴: ۹۹۹/۲) در ابتدا سلطنت پدر ارساکس یا اردشیر مورد توجه پدر و مادر بود. ولی همینکه برخلاف میل آنها نسبت به زنش رفتار کرد و او را نگه داشت مادر از او رو برتافت و کوروش را سوگلی خود ساخت. اردشیر قبل از پادشاهی داریوش متولد شد. شاه در بابل بیمار گشت و درگذشت. کوروش امیدوار بود که مادرش او را ولیعهد کند. قبل از فوت داریوش نیز پروشات به او یادآور شد که بزرگترین پسر است بعد از پادشاهی ات کوروش است و اردشیر نباید جانشین تو گردد اما پدر توجهی نکرد. بعد از مرگ داریوش طبق وصیت او اردشیر به پاسارگاد رفت و خواست در آنجا به وسیله کاهنان آداب تاجگذاری را به عمل آورد. در این هنگام تیسافرئیس مجوسی آموزگار کوروش را آوردند و گفت «که این برادر هنگامی که شاه بایستی تن پوش خود را در آورد و جامه ی بنیادگذار شاهنشاهی را برتن کند آهنگ جان شاه را دارد.» (اومستد، ۱۳۷۸: ۵۰۵) کوروش را در پستوی کاخ یافتند و قصد کوروش آشکار شد پس اردشیر حکم اعدام برادر را صادر کرد «اگر چه بایستی آشکار بوده باشد که در پشت این توطئه مغز زیرک شهربانوی مادرشاه در کار بود.» (همان/۵۰۶) همین که خبر به پروشات رسید به ایوان شاهی آمد و کوروش را سخت در بغل گرفت و بدن او را با گیسوان خود پوشید گردن خود را به گردن او چسباند «چنان او را در برگرفت که جلاد نتوانست ضربتی به کوروش وارد آورد بی اینکه آن ضربت به پروشات هم اصابت کند.» (پیرنیا، ۱۳۷۴: ۹۹۴/۲) مادر نه فقط کوروش را از مرگ نجات داد بلکه اردشیر را برآن داشت که اجازه دهد کوروش به شهرستان خود بازگردد همینکه کوروش بازگشت و به جمع آوری سپاه پرداخت کوروش با مادرش پنهانی در مکاتبه بود در واقع مادر بر ضد اردشیر کارهایی کرد و در میان مردم انتشار داد که شاه سست عنصر است. کوروش یونانی‌ها را نیز برای جنگ با اردشیر به ایران آورد جنگ در منطقه‌ای به نام کوناکسا در نزدیکی بابل رخ داد. جنگی سخت درگرفت. «یکی از سربازان سپاه اردشیر به نام مهرداد به نزدیکی کوروش رسید و با نیزه به سر کوروش ضربه‌ای زد. ضربه به گیجگاه کوروش خورد...» (فتاحی، ۱۳۸۶: ۷۰) پس از مدتی کوروش بر اثر ضربه‌ی وارد شده درگذشت. بعد از مرگ او «اردشیر شخصاً بدن او را پاره پاره کرد ولی فرمان داد سر و دستی را که زخم زده بود جدا کنند تا برای نشان دادن پیروزی اش آنها را نمایش بدهد.» (اومستد، ۱۳۷۸: ۵۰۹) مادر همه آنها را که در قتل کوروش دست داشتند را شکنجه داده و کشت.

داستان شیرویه و برادرانش در تاریخ

زمانی که پدر خسرو پرویز او را به نزد مورسیوس قیصر روم می‌فرستد تا در برابر حمله بهرام از او کمک بخواهد «مورسیوس او را پذیرفت و دختر خود که عزیز همی داشت و نام او مریم بود به او داد.» (نولدکه، ۱۳۷۸: ۴۵۰) شیرین برادرزاده مهین بانو پادشاه ارمن بود که بعد از مرگ او به پادشاهی رسید شیرین عیسوی بود اما اسم ایرانی داشت. همه چیز به کام خسرو بود و گیتی سراسر به فرمان شاه پس از پنج سال شیرویه متولد شد. شیرین نیز فرزندان برای خسرو به دنیا آورد نام دو پسرش مردان شاه و شهریار بود. بعضی گویند که در حین کشتن برادران خسرو در زندان بود و در بامداد آن روز کشته شد «خسرو در بامداد همین روز کشته شد شیرویه فرمود که دست و پای برادران خود را ببرند و می‌خواست به همین اکتفا کرده آنها را زنده بگذارد ولی پس از اندکی مجبور شد آنها را هلاک کند.» (کریستین سن، ۱۳۸۳: ۵۰۷) عده‌ای تعداد برادران شیروی را پانزده و برخی هفده آورده‌اند «شیرویه برادران خود را که هفده تن بودند را به تحریک شمطا و سایر بزرگان هلاک کرد.» (همان/۵۰۸)

داستان نصر دوم و برادرانش یحیی و ابراهیم و منصور

نصر دوم فرزند امیر احمد سامانی است به دنبال توطئه‌ای به قتل رسید «رهبران سیاسی و نظامی فرزند هشت ساله او به نام نصر را به جانشینی پدر از میان چهار پسر او یحیی، نصر، ابراهیم و منصور برگزیدند و او را امیر سعید لقب دادند.» (هروی، ۱۳۸۰: ۲۳۸) پس از چندی برادران علیه او دست به شورش زدند. او دستور داد تا برادران را به زندان بیاورند ولی برادران به یاری ابوبکر خباز از زندان فرار کرده اند با فرار آنها از زندان بسیاری از زندانیان و مخالفان نیز با آنها همراه شدند و موجب کسب قدرت ایشان بر بخارا شد امیر در این زمان در نیشابور بود «ابتدا به غارت خزائن امیر نصر پرداختند و سپس حرم او را تاراج کردند.» (همان/۲۷۱) امیر نصر ابوبکر خباز را طی درگیری از پای درآورد و نزاع بین برادران بالا گرفت و جنگ صورت پذیرفت. منصور و ابراهیم، ابراز تسلیم کردند و از برادر تبعیت کردند یحیی نیز وقتی امان دادن برادران را شنید پذیرفت و با «اظهار ندامت نزد امیر نصر رفت.» (همان/۲۷۲) اما ابن خلدون معتقد است امیر نصر برادران خود را به قتل رساند «امیر نصر چون برادرانش یحیی و منصور را به هلاکت رسانید پس ابراهیم به خلافت پناهنده شد.» (همان/۲۷۳)

داستان سلطان محمود و اسماعیل

سبکتگین پس از بیست سال اقتدار و ولایتمداری در بلخ بیمار شد و در بین راه غزنین درگذشت «پس از وی به دنبال یک رشته جنگ خانوادگی محمود قدرت را قبضه کرد» (هروی، ۱۳۸۰: ۴۵۱) سبکتگین امر کرد که پس از مرگش پسر کوچک‌تر یعنی اسماعیل جانشینش شود «سبکتگین دومین امیر سلسله غزنوی در سال ۳۸۷ هجری درگذشت و محمود پس از هشت ماه کشمکش با برادرش اسماعیل بر سر جانشینی پدر سرانجام در ۳۸۹ هجری از جانب القادربالله خلیفه عباسی عنوان سلطنت گرفت و در بلخ تاجگذاری کرد و بی‌منازع شد» (دبیر سیاقی، ۱۳۸۸: ۱۶) محمود به غزنین لشکر کشید و سپاه برادرش را شکست داد «او در ابتدا اسماعیل را در حکومت شریک خویش ساخت اما به او مظنون شد و زندانش کرد.» (جعفری، ۱۳۸۴: ۷۶) سرانجام اسماعیل در زندان فوت کرد.

داستان تموچین و بکتر

چنگیزخان که اسم اصلی او تموچین است در مغولستان متولد شد پدرش یسوگای بهادر رئیس و خان قبیله قیات بوده است. «چنگیزخان را نام تموچین بود تا وقتی که بر ممالک ربع مسکون به سابقه تقدیر و حکم‌کن‌فیکون مستولی گشت...» (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۳۶) یسوگای را قوم تاتار با نواشابه‌ای آغشته به زهر کشتند. همسر او تلاش کرد که قبیله، تحت رهبری تموچین نه ساله قرار گیرد اما آنها حاضر نشدند که از کودکی نه ساله فرمان گیرند لذا آنها را در مراسم قربانی برای نیاکان بیرون کردند. آنها با شرایطی سخت به زندگی ادامه دادند فرزندان تحت سرپرستی مادرشان قرار گرفتند. برادران باهم به شکار می‌رفتند ولی مدام در حال دعوا و جدال باهم بودند. «در یکی از این

دعواها بود که تموچین با یکی از برادران خود به نام قسار همدست شدند و برادر دیگر خود را کشتند.» (پناهی سمنانی، ۱۳۶۹: الف: ۵۳) بعضی‌ها نوشته‌اند که او پرندگان کوچک تموچین را دزدیده بود و برخی گفتند که «جرم بکتر این بود که ماهی دزدیده بود.» (همان/۵۵)

داستان جوجی و جغتای

چنگیزخان از یسونجین همسر اول (خاتون بزرگ) چهار پسر داشت که جوجی (توشی) و جغتای از این زن بوده‌اند. چنگیز هریک از آنها را به امری مخصوص اختیار کرد «بزرگتر توشی در کار صید که نزدیک ایشان کاری شگرف و پسندیده است و جغتای را که از او فروتر بود در تنفیذ یاسا و سیاست و التزام آن و مواخذت و عقاب بر ترک آن گزیده...» (جوبنی، ۱۳۸۲: ۲۹/۱) جوجی از پدرش سلیم‌النفس تر بود به قتل و ویرانی علاقه‌ای نداشت «جوجی پدر خود را از جهت هلاک مردم و ویرانی بلاد دیوانه می‌خواند...» (اقبال، ۱۳۷۹: ۶۹) جوجی مصمم بود که با مسلمین سازش کند و حتی حاضر بود که پدر را به قتل برساند. جوجی با پدرش و برادرش جغتای روابط خوبی نداشت «جغتای از این خیال برادر (قتل پدر) مسبوق شده قصد او را به اطلاع پدر رسانید.» (همان/۶۹) سرانجام جوجی به دستور پدرش چنگیز و با سخن‌چینی و بدگویی برادرش به قتل رسید.

داستان سلطان احمد تکودار و قونغرتای (ایلخان مغول)

اباخان بر این عقیده بود که پس از مرگش پسرش ارغون به ایلخانی برسد ولی این کار باترتیب یاسای چنگیزی مغایرت داشت چرا که سلطنت را حق ارشد شاهزادگان زنده می‌دانست لذا «پس از فوت او امرا و شاهزادگان مغول برادر او تکودار را به سلطنت برداشتند.» (همان/۲۲۱) تکودار پسر هفتم هلاکوخان است. امرا و سرداران جمعی طرفدار ارغون و عده‌ای هواخواه تکودار شدند و قیام کردند. تکودار ابتدا دست به بذل و بخشش گشود و به خصوص شاهزاده ارغون برادرزاده‌اش را مورد ملامت قرار داد اما او دلگرم نشد «در همین هنگام با قونغرتای برادر تکودار ساخت و به خیال مخالفت با تکودار مصمم قیام بر او شد.» (همان/۲۲۱) تکودار اعلام مسلمانی کرد. اسلام آوردن احمد و سعی او در مسلمان کردن مغول و باعث شد که بسیاری از شاهزادگان و امراء مغول از او متنفر شوند. ارغون به جمع‌آوری سپاه پرداخت و شاهزادگان مغول را تحت امر خود درآورد. تکودار مطلع شد که برادرش قونغرتای با برادرزاده‌اش ارغون متحد شدند. پس برادر را به قوریلتهای خواند اما قونغرتای تصمیم گرفت که برادر را به قتل برساند. «قونغرتای پنهانی با چند نفر از امرا قرار گذاشت که چون به اردوی ایلخان می‌رسند او را به قتل بیاورند و قونغرتای را به جای او منصوب کنند.» (اقبال، ۱۳۷۹: ۲۲۷) این توطئه به گوش سلطان رسید و همان روزیکه قرار بود همدستان سلطان را به قتل برسانند تکودار «قونغرتای را به دست الیناق دستگیر کرد و کشت.» (همان/۲۲۷)

داستان سلطان حسین و احمد از امرای آل جلایر

موسس سلسله آل جلایر شیخ حسن بن امیرحسین بن آقبوقا معروف به شیخ بزرگ بود بعد از وفات شیخ حسن پسر او معزالدین اویس به سلطنت رسید حسن، حسین و احمد پسران او بودند. حسین به جای پدر بر تخت نشست. بعد از هشت سال حکومت، پس از مراجعت از بغداد به تبریز، بیشتر سپاهیان خود را به سلطانیه برای امری فرستاد چون در این زمان تقریباً امرا و لشکریان سلطان حسین کسی در تبریز نبود. «برادر او غفلتاً از شهر خارج شده به اردبیل و موقان و اران رفت و لشکریانی تهیه دیده به تبریز برگشت و ناگهانی بر سر برادر تاخته او را گرفت و در یازدهم صفر سال ۷۸۴ به قتل رساند و خود به جای او به نام سلطان احمد پادشاه شد.» (همان/۴۶۱)

داستان شاه اسماعیل دوم و برادرانش

شاه طهماسب صفوی دوازده پسر داشت و در سال ۹۸۴ هجری درگذشت. نخست حیدر میرزا به عنوان پادشاه انتخاب و معرفی شد. ضمن جنگ خونینی حیدر به قتل رسید. پسر دیگر شاه طهماسب اسماعیل میرزا نام داشت او به امر پدرش به مدت بیست سال در دژ قهقهه در قراباغ زندانی بود. «نامالیمات و محرومیت‌های محیط قلعه قهقهه

و رفتار سخت پدر نیز طبع طاغی و سرکش او را بدخواه‌تر و قلب سختش را کینه‌توزتر گردانیده قریب بیست سال در انتظار مرگ پدر و در آرزوی پادشاهی در زندان به سر برده بود.» (پناهی سمنانی، ۱۳۶۹ (ج): ۳۶) اسماعیل میرزا پس از قتل حیدر به تخت پادشاهی نشست او به محض رهایی از زندان و به تخت نشستن دستور قتل برادران را داده «این پادشاه خونریز بی‌رحم، که شش برادر و بسیاری از اقوام خود را به قتل رساند تا به زعم خود پایه‌های سلطنت را استحکام بخشد.» (پناهی سمنانی، ۱۳۶۹ (ب): ۳۶) برخی از کتاب‌های تاریخی تعداد برادرانی که به دست شاه اسماعیل به قتل رسیدند را بیشتر ذکر کردند «به محض مرگ پدر و رهایی از زندان، تمام برادران خود را که ده تن بودند جز یکی و شاهزادگان صفوی را یکی پس از دیگری به قتل رساند. اسماعیل میرزا نیز پس از سلطنت شوم خود به قتل رسید. «قتل اسماعیل میرزا را به خواهرش پریخان خانم نیز نسبت می‌دهند.» (فلسفی، بی‌تاریخ: ۲۵/۱)

داستان عادل‌شاه و ابراهیم‌خان

پس از قتل نادرشاه افشار علیقلی‌خان (عادل‌شاه) برادرزاده نادرشاه به سلطنت رسید. او به خوبی نتوانست مملکت را اداره کند بسیاری از ثروت اندوخته نادر را به باد داد. «در این زمان برادر او ابراهیم‌خان که از جانب او به حکومت نواحی مرکزی و جنوبی و غربی منصوب شده بود اعلام استقلال کرد و با سپاهی عظیم به قصر سرکوبی برادر حرکت کرد.» (پناهی سمنانی، ۱۳۶۸: ۳۱۲) جنگی سخت بین دو برادر در فاصله بین زنجان و سلطانیه در گرفت «علیقلی‌خان در نبردی که به وقوع پیوست به سختی شکست خورد بسیاری از سپاهیان به ابراهیم‌خان پیوستند و بقیه متفرق شدند.» (پناهی سمنانی، ۱۳۶۸: ۳۱۲) عادل‌شاه (علیقلی‌خان) به تهران گریخت اما به تعقیب او پرداختند و در تهران دستگیرش کردند و به لشکر ابراهیم‌خان آوردند به دستور ابراهیم‌خان «چشم‌هایش را کور کردند و تا یک سال پس از کوری زنده بود.» (پناهی سمنانی، ۱۳۶۸: ۳۱۲) با او مثل یکی از پست‌ترین بدکاران رفتار می‌کردند و اقدام به قتل او کردند ولی او التماس می‌کرد که به او امان دهند و سرنوشت او این بود که پس از کور شدن مدتی زنده بماند و زجر بکشد.

داستان مأمون و محمدامین (از عباسیان)

مأمون و امین فرزندان هارون‌الرشید خلیفه‌ی عباسی بودند. مادر مأمون ایرانی و مادر امین زبیده عرب و مورد توجه هارون بود. هارون بارها به زبیده گفته بود که تاج و تخت بعد از او به امین می‌رسد. «راست گفتمی که برادر تنها می‌تواند شریک سهم شیر برادر باشد در حالیکه آنها از یک پستان هم شیر نخوردند.» (انزایی و رئیس‌نیا، ۱۳۶۹: ۲۹) وقتی هارون‌الرشید، از بغداد به سمت خراسان حرکت می‌کند در طوس مریض می‌شود. به وزیر خود فضل ربیع وصیت می‌کند. اگر در اینجا مُردم مرا همین جا دفن کنید بعد از اتمام مراسم هر چه که به همراه من است را نزد پسر مأمون به مرو ببرید. بعد از مرگ هارون بر اساس وصیت او امین خلیفه و مأمون ولیعهد شد. هارون درگذشت بعد از اتمام عزاداری فضل بر خلاف وصیت او عمل می‌کند و همه‌ی خزائن و اموال و غلامان را به بغداد نزد محمد می‌برد. «امین با استقرار در خلافت بغداد، به تدریج موقعیت برادرش مأمون را تضعیف کرد و پس از چندی فرزند خویش را به ولایتعهدی خود برگزید» (هروی، ۱۳۸۰: ۱۳۰) و در بغداد همه چیز به فرمان او و محمد نیز به شادی مشغول بود. اما سرنوشت جور دیگر رقم خورد. «و با قضای ایزد ذکره نتوانست برآمد» (خطیب رهبر، ۱۳۸۱: ۲۴) دسیسه‌چینان و فرصت‌طلبان هم که زمان را برای رقابت و قدرت‌طلبی مناسب می‌دیدند بر اختلافات دو برادر بیشتر دامن می‌زدند. مأمون به بغداد می‌تازد و با برادر جنگ می‌کند. احمدبن‌سلام از وابستگان محمد می‌گوید که من و محمد در اتاق نشسته‌بودیم صدای سقوطی آمد که زمین را به لرزه در آورد یاران طاهر فرمانده سپاه مأمون بودند وارد اتاق شدند و محمد را به قتل رساندند و سر از تنش جدا کردند و طاهر سر محمد را برای برادرش فرستاد. «طاهر سر محمد را با برد و چوب و سجاده که از برگ خرما بود و پنبه در آن بود همراه محمدبن‌حسن عموزاده‌ی خویش به نزد مأمون فرستاد که بگفت یک هزار درم بدو دادند» (طبری، ۱۳۷۵: ۵۵۷۹)

داستان بایزید و سلیم (از سلاطین عثمانی)

سلطان سلیمان دو پسر به نام‌های بایزید و سلیم داشت میان دو برادر رقابت شدیدی وجود داشت که این رقابت به مقابله و مقاتله کشید. «مادر سلیم کنیزی رومی الاصل و مورد توجه سلطان سلیمان بود و رقابت دو برادر ریشه در تلقینات او داشت. سلیم از حمایت سلطان نیز برخوردار بود.» (پناهی سمنانی، ۱۳۷۹: (ب): ۳۳) به دلیل سخن‌چینی‌های سلیم و اختلافات شدید دو برادر و حمایت نشدن از جانب سلطان بایزید مجبور شد با ده‌هزار نفر از سپاهیان خود به دربار ایران پناهنده شود. کم‌کم بایزید توطئه می‌کند که شاه طهماسب را بکشد و پایتخت ایران را به پدر تحویل دهد تا شاید از حمایت پدر برخوردار شود توطئه او فاش می‌شود و شاه ایران بایزید و چهار فرزندش را به سلطان عثمانی تحویل می‌دهد. فرستادگان سلطان عثمانی «طبق دستور سلطان هر پنج نفر را خفه کردند و اجسادشان را به عثمانی بردند.» (همان/۳۳) بعد از سلطان سلیمان پسرش سلیم به تخت نشست سلطان سلیم فردی خونخوار و بی‌رحم بود.

داستان سلطان محمدخان و برادرانش (از سلاطین عثمانی)

بعد از مرگ سلطان سلیم پسرش سلطان محمدخان به تخت نشست او از پدرش سلیم، سنگدل‌تر و خونخوارتر بود. او بعد از مرگ پدر همه برادرانش را در یک شب به قتل رساند تا سلطنت وارث و رقیبی نداشته باشد. «هنوز نعش پدر را به خاک نسپرده بود که نوزده تن از برادران خود را در یک شب خفه کرد و روز بعد در کنار پدر مدفون ساخت تا رقیبی در سلطنت نداشته باشد.» (پناهی سمنانی، ۱۳۷۹: (ب): ۳۳)

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان سلم و تور و ایرج با اوزیریس و سث

داستان فرزندان فریدون علاوه بر شاهنامه در اساطیر نیز آمده است اما بعضی از منابع قتل ایرج را بعد از مرگ فریدون دانسته‌اند و نوشته‌اند که برادران، ایرج و اخلاف او را کشته‌اند. کینه و حسد برادران سبب مرگ ایرج شده بود. در هر دو داستان برادرکشی در میان پادشاهان اسطوره‌ای رخ داده است در هر دو داستان غصب تاج و تخت و کینه و حسد باعث انگیزه قتل شد و ایرج کوچکتر ولی اوزیریس بزرگتر بود. همسران سلم و تور و ایرج و اوزیریس و سث با هم خواهر بودند.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان سلم و تور و ایرج با نومیتور و آمولیوس
برادرکشی در میان پادشاهان اساطیری رخ داده است حسد و کینه در هر دو داستان موجب برادرکشی شد ایرج کوچکتر بود اما نومیتور بزرگتر و پادشاه رم بود آمولیوس او را به قتل رساند تا تاج و تخت او را تصاحب کند. اما قتل ایرج علاوه بر تصاحب تاج و تخت رفتار ناعادلانه پدر در تقسیم ممالکش بود.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان سلم و تور و ایرج با هابیل و قابیل

در هر دو داستان برادرکشی در زمان حیات پدر رخ داد برادران ایرج با کوبیدن شیء‌ای به سر ایرج و قابیل با سنگ، هابیل را کشت. همسران برادران خواهر بودند. بر اثر حسد و کینه و جانشینی، ایرج و هابیل کشته شدند. ایرج و هابیل بارها برادران را نصیحت کردند تا دست به خون برادر نزنند و از عواقب برادرکشی آنها را آگاه کردند اما برادران توجهی نکردند. هر دو برادر در نزد پدر مقبول و محبوب بودند و این مسئله موجب حسادت برادران شده بود. سلم و تور و ایرج از دو مادر بودند اما هابیل و قابیل از یک مادر بودند قتل ایرج در خانواده شاهان اسطوره‌ای بود اما قتل هابیل در میان خانواده پیامبر رخ داده است. در هر دو داستان قتل بر سر جانشینی بود.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان سلم و تور و ایرج با یوسف پیامبر

در هر دو داستان برادران با همدستی هم اقدام به قتل می‌کنند ماجرا در زمان حیات پدر اتفاق افتاد. برادران پسرخاله هم بودند و به خاطر جانشینی و مقبولیت در نزد پدر اتفاق افتاد و برادران آنقدر سنگدل بودند که توجهی به زاری برادر نکردند یوسف و ایرج هر دو فرزند خواهر کوچکتر بودند. هم یعقوب و هم فریدون در فراق فرزند

نابینا شدند. فریدون بعد از به دنیا آمدن نوه ایرج و یعقوب پس از دیدار یوسف بینایی‌شان را به دست آوردند. ایرج کشته می‌شود اما یوسف نجات می‌یابد. ایرج خود به دیدار برادران می‌رود اما یوسف را بانیرنگ به صحرا می‌برند. ایرج را باکوبیدن شی‌ای بر سرش به قتل می‌رسانند اما یوسف را در چاه می‌اندازند که بعداً نجات می‌یابد. برادرکشی برادران ایرج در خانواده پادشاهان بود اما سوءقصد به یوسف در بین خانواده پیامبر بود. در هر دو داستان برادران از روی حسد و کینه دست به قتل برادر زده‌اند. انتقام ایرج را نوهی او منوچهر از عموهای مادرش گرفت در صورتیکه یوسف برادران را بخشید.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان سلم و تور و ایرج با کمبوجیه و بردیا و ...

ایرج و بردیا از برادران کوچکتر بودند مردم و سپاهیان ایرج و بردیا را دوست می‌داشتند تور با کمک برادرش سلم و کمبوجیه به کمک مگی به نام سپنت دات بردیا را کشت و سلم و تور بر اثر حسد و به خاطر تقسیم ناعادلانه پدر و حرص به تصاحب تاج و تخت و کمبوجیه به خاطر نرسیدن بردیا به تاج و تخت او را کشت. ولی کمبوجیه خود نیز از تاج و تخت محروم شد و با خنجر زهرآلود خودش از بین رفت. فرزندان فریدون از دو مادر اما فرزندان کوروش از یک مادر بودند قتل ایرج در زمان حیات پدر بود اما بردیا بعد از مرگ پدرش کوروش کشته شد. نیز شبیه داستان نومیتور و آمولیوس و تکودار و قونگرتای می‌باشد برادران به خاطر تصاحب تاج و تخت و حسد دست به قتل زدند.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان سلم و تور و ایرج با اردشیر و داریوش (فرزندان خشایارشا)

در هر دو داستان برادرکشی صورت گرفته و در خانواده شاهنشاهی رخ داده است. قتل ایرج به دست دو تن از برادران به خاطر تقسیم ناعادلانه پدر و قتل داریوش به دست اردشیر به خاطر بدگویی مغرضان و انتقام خون پدر که گفته اند پدرشان به دست داریوش کشته شده و خود اردشیر هم در خطر است رخ داده است. سلم و تور و ایرج از دو مادر اما داریوش و اردشیر از یک مادر بودند ایرج از سلم و تور کوچکتر بود اما داریوش از اردشیر بزرگتر بود. قتل ایرج در زمان حیات پدر بود اما قتل داریوش بعد از مرگ پدر رخ داد.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان سلم و تور و ایرج با نصر دوم و برادرانش

در هر دو داستان برادرکشی صورت گرفته است. برادرکشی در میان خاندان پادشاهی رخ داده است. سلم و تور برای قتل ایرج هم داستان شدند کینه، حسد، تقسیم ناعادلانه پدر و جانشینی او بر ممالک بهتر از علل برادرکشی می‌باشد. برادران نصر هم باهم همدست شدند بر برادر شوریدند و قصد برانداختن حکومت او را داشتند که نصر به جنگ با آنها درآمد و دو تن از برادرانش را به قتل رساند و ابراهیم به حکومت او پناهنده شد.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان سلم و تور و ایرج با مأمون و امین

در هر دو داستان برادر کشته می‌شود بی‌عدالتی پدر در حق فرزندان از علل اصلی قتل می‌باشد. هارون به امین و مادرش توجه بیشتری نسبت به مأمون و مادرش داشت. کینه، حرص، طمع و حسد برادران را واداشت تا برادر را به قتل برسانند. در هر دو داستان پس از قتل سر برادر را می‌برند و در طشتی می‌گذارند اما سر ایرج را نزد پدر و سر امین را نزد برادر می‌برند فریدون با دیدن سر فرزند ناله و زاری می‌کند و اشک از دیده روان می‌سازد اما مأمون با دیدن سر برادر خوشحال می‌شود و به آورنده سر برادر انعام می‌بخشد. ایرج خود خواستار دیدار برادر شد اما مأمون به بغداد لشکرکشی کرد و با برادر جنگید. فریدون در قید حیات بود اما این ماجرا بعد از مرگ هارون اتفاق افتاد.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان سلم و تور و ایرج با تموچین و بکتر

در این داستان برادران با همدستی هم دست به قتل برادر زدند. سلم با همدستی تور و تموچین با همدستی قسار. قتل ایرج میان پادشاهان بود اما قتل بکتر به دست تموچین قبل از پادشاهی بود. جرم ایرج مقبولیت در نزد پدر بود اما جرم بکتر این بود که سهم شکار برادر را دزدید. سلم و تور و ایرج از دو مادر بودند اما تموچین و بکتر

از یک مادر بودند سلم و تور، ایرج را با کوبیدن شی‌ای بر سرش کشتند اما تموجین بکتر را با تیر به زمین انداخت . سلم و تور انسانهایی بالغ و عاقل بودند اما تموجین در نوجوانی دست به قتل برادر زد. در هر دو داستان برادران قاتل بزرگتر بودند.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان افراسیاب و اغریث با جم و سپیتور

افراسیاب و جم هر دو پادشاه بودند اما اغریث به دست برادر بزرگ خود که پادشاه بود کشته شد و سپیتور به همدستی ضحاک برادر را به قتل رساند. زمانی جم کشته شد که ادعای خدایی کرد و فرّاز او برتافت. افراسیاب از روی خشم و عصبانیت برادر را کشت و از این لحاظ با داستان رومولوس و روموس قابل مقایسه می‌باشد.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان افراسیاب و اغریث با جوجی و جغتای

در هر دو داستان برادرکشی صورت گرفته است. قتل در خانواده پادشاهان رخ داده است. در هر دو داستان پدر در قید حیات بوده است. در هر دو داستان اغریث و جوجی سلیم النفس و دلسوزتر بودند. به قتل و ویرانی علاقه نداشتند اما افراسیاب و جغتای این گونه نبودند. اغریث به برادر و جوجی به پدر اعتراض می‌کردند اغریث با ایران رابطه خوبی داشت و جوجی با مسلمین سرسازش داشت این سبب کینه برادرش جغتای و بدگویی و سخن‌چینی نزد پدر شد. جوجی قصد قتل پدر داشت و اعلام استقلال و پیشنهاد حکومت خود بر منطقه‌ای را به پدر داد و این بر کینه و حسد برادرش افزود آنقدر بدگویی کرد تا پدر دستور قتلش را داد اما افراسیاب به خاطر خلف وعده اغریث و آزاد کردن اسیران ایرانی برادرش را به قتل رساند جوجی به خاطر بدگویی‌های برادر کوچکترش کشته شد اما اغریث به دست برادر بزرگتر به قتل رسید چنگیز خود دستور قتل پسرش را داد اما پشنگ از کشته شدن پسر به دست افراسیاب خشمگین و آزرده خاطر شد. اغریث از افراسیاب کوچکتر بود اما جوجی از جغتای بزرگتر بوده است.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان رستم و شغاد با هابیل و قابیل

قتل برادر در زمان حیات پدر اتفاق افتاد و برادری که مقبول و شایسته‌تر بود قربانی شد. رستم و شغاد از دو مادر اما هابیل و قابیل از یک مادر بودند شغاد به خاطر طمع به دنیا و قابیل به خاطر مقبولیت هابیل به درگاه خداوند و جانشین پدر و ازدواج کردن او با خواهرش او را به قتل رساند. شغاد، رستم را با حیله و نیرنگ به قتلگاه کشاند اما هابیل آشکارا توسط برادر کشته شد شغاد رستم را با حربه‌های تیز به قتل رساند اما هابیل با سنگ (یک وسیله ابتدایی) به قتل رسید.

www.anjomanfarsi.ir

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان رستم و شغاد با یوسف پیامبر

در هر دو داستان برادران از یک مادر نبودند و با حیله و نیرنگ برادر را به صحرا کشاندند و در چاه انداختند و ماجرا در حیات پدر اتفاق افتاد مادر رستم در قید حیات بود اما راحیل مادر یوسف در گذشته بود، هر دو برادر را برای تفریح و گردش و شکار به صحرا بردند. اما شغاد با همکاری پدر همسرش و برادران یوسف با همکاری هم نقشه‌ای از بین بردن رستم و یوسف را کشیدند. شغاد رستم را به طمع مال و برادران یوسف به خاطر عزیز بودن یوسف نزد پدر و ترس از جانشینی و نبوت و حسد به چاه می‌اندازند و برادران نیز از حسادت بر برادر ضرر دیدند. رستم شغاد را نمی‌بخشد اما یوسف آنها را می‌بخشد. رستم بالغ و پهلوان ولی یوسف کودک و خردسال بود.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان رستم و شغاد با سلم و تور و ایرج

در هر دو داستان برادران از یک مادر نبودند ایرج مانند رستم شایسته و مورد قبول پدر بود و به قتل رسید. دیدار برادران در هر دو داستان به قصد مودت و دوستی و در زمان حیات پدر اتفاق افتاد. در هر دو داستان پدر عزادار فرزندی که قاتل و فرزندی که مقتول است می‌شود. شغاد با همکاری پدر همسرش ولی در این داستان سلم با

همکاری برادری دیگر دست به قتل می‌زند. رستم خود انتقامش را گرفت اما نوهی ایرج انتقام پدر بزرگش را می‌گیرد. شغاد با نیرنگ برادر را به چاه انداخت اما در این داستان نیرنگی وجود نداشته است آشکارا برادر را به قتل می‌رسانند. ایرج خود خواستار دیدار برادران شد. اما شغاد رستم را با حيله به مقتل کشاند. سلم شی‌ای را بر سر برادر می‌کوبد و او را به قتل می‌رساند اما شغاد برادر را در چاه پر از حربه‌های تیز می‌افکند.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان رستم و شغاد با داستان مامون و محمد

در هر دو داستان برادران از دو مادر بودند. در داستان رستم شاه کابل و در این داستان فضل ربیع عامل کینه در دل برادر شد هر دو برادر به طمع مال و حسد دست به قتل زدند.

در داستان رستم طرح دوستی و در این داستان جنگ و لشگرکشی مقدمه‌ی جنایت شد. رستم در چاه به قتل رسید ولی سر امین را در اتاقی بریده‌اند. شغاد در صحنه‌ی قتل حضور داشت اما مامون در مرو بود قبل از مرگ رستم خود انتقامش را گرفت. اما در این داستان اینگونه نبود. مأمون از امین بزرگتر، ولی شغاد از رستم کوچکتر بود. بی‌عدالتی‌ها و نسبت به فرزندان و علاقه او نسبت به امین و مادرش موجب قتل و برادرکشی شده است.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان رستم و شغاد با زیگورد و برادرانش، هوگنی و گونار

در هر دو داستان برادرکشی رخ داد قتل رستم در خانواده پهلوانان بود ولی زیگورد در خانواده پادشاهی بود. در هر دو داستان برادران، برادران تنی نبودند. برادران زیگورد، هوگنی، گونار و گوتورم برادران قسم خورده هم بودند. مانند داستان رستم پس از ضربت خوردن خود انتقامش را گرفت. و نیز شباهتی با داستان هوگنی و گونار دارد. شغاد به طمع مال برادر را به قتل رساند گونار نیز برای مخفی ماندن گنج تقاضای درآوردن قلب برادر را کرد. رستم خود انتقامش را گرفت خواهرش گودرون انتقام برادرانش را گرفت.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان رستم و شغاد با بردیا و کمبوجیه

رستم و شغاد از دو مادر اما کمبوجیه و بردیا از یک مادر بودند. قتل رستم به دست برادر کوچکتر رخ داد اما قتل بردیا به دست برادر بزرگتر اتفاق افتاد. شغاد رستم را به خاطر طمع به مال به قتل رساند اما کمبوجیه بردیا را به خاطر دست نیافتن به تاج و تخت در غیاب او از بین برد. رستم خود انتقامش را گرفت اما کمبوجیه بر اثر اتفاقی خنجر خودش در ران پایش فرو رفت و کشته شد.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان رستم و شغاد با داریوش (اخوس) و برادرانش

در هر دو داستان برادرکشی انجام شد برادران از دو مادر بودند شغاد دو برادرش زواره و رستم را به قتل رساند داریوش برادرانش سکیدیانوس و ارسیتس را کشت البته ارسیتس برادر تنی داریوش بود. رستم و شغاد از خانواده پهلوانی ولی ماجرای داریوش و برادرانش در خانواده شاهنشاهی اتفاق افتاد. شغاد با فریب رستم را به قتل رساند اما داریوش پیمان شکنی کرد و برادرش را شکنجه داد و در خاکستران انداخت و کشت.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان اسکندر و دارا با اردشیر (من مون) و کوروش

برادرکشی در بین پادشاهان رخ داده است در هر دو داستان برادر به قتل رسیده است. اسکندر و اردشیر بزرگتر بودند بین هر دو برادر جنگ در گرفت. اسکندر و دارا از دو مادر ولی اردشیر و کوروش از یک مادر بودند. اسکندر برای کشورگشایی به سمت ایران می‌آمد. کوروش برای رسیدن به تاج و تخت پدر به جنگ برادر آمد و طرفداری‌های کورکورانه مادر از کوروش از دلایل کینه‌توزی برادران شده است. در ابتدا اسکندر نمی‌دانست که دارا برادرش است بعد از ضربت خوردن دارا به دست دو وزیرش متوجه رابطه برادریشان شده است. بعد از قتل دارا اسکندر دو وزیرش را مجازات کرد اما کوروش و اردشیر آگاهانه به جنگ هم آمدند و اردشیر شخصاً بدن برادرش را پاره پاره کرد و دستانش را از بدن جدا نمود مادر انتقام او را گرفت.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان هرمز و پیروز با امیر نصر و اسماعیل و خشایارشا و ارتوبازانس

این داستان علاوه بر شاهنامه در تاریخ نیز همین گونه ذکر شده است. در هر دو داستان نزاع برادران در خانواده

پادشاهی بود و بر سر تصاحب تاج و تخت جنگ در گرفت. در هر دو داستان بین برادران جنگ در گرفت و برادر غالب پیشیمان می‌شود و برادر مغلوب را به قتل نمی‌رساند اسماعیل کوچکتر از نصر بود و نصر او را ولیعهد خود می‌کند پیروز بزرگتر از هرمز بود و او را سپه سالار سپاه خود می‌گرداند و نیز شباهت‌هایی به داستان خشایار شاه و ارتوبازانس دارد که ارتوبازانس به دست خشایار کشته نمی‌شود و روابط برادران دوستانه می‌شود. ارتوبازانس بزرگتر بود بر ضد برادر برمی‌خیزد اما موفق نمی‌شود اما پیروز که بزرگتر بوده و با هرمز جنگ می‌کند و تاج و تخت که حق او بوده را تصاحب کرده و او را فرمانده خود سپاه منصوب می‌کند.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان گو و طلحند با اردشیر (من مون) و کوروش

در هر دو داستان برادر کشی بر سر جانشینی رخ داد. برادران از یک مادر بودند. طلحند و کوروش کوچک تر و مورد توجه مادرشان بودند. رفتار مادر در تیره شدن روابط برادران مؤثر بوده است. گو راضی به جنگ با برادر نبود و بارها برادر را به جنگ و خونریزی منع کرد و برادرش بر اثر گرما جان داد اما اردشیر به جنگ برادر راضی بود. کوروش به دست اردشیر کشته شد. در هر دو داستان مادر به سرزنش گو و اردشیر پرداختند و آنها را برادرکش خواندند.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان شیرویه و برادرانش با اسماعیل دوم و برادرانش

در هر دو داستان برادرکشی در خانواده پادشاهی رخ داده است. در شاهنامه به تحریک سرداران سپاه خسرو شیرویه پدر و پانزده برادرش را کشت در تاریخ علاوه بر این ذکر شده که خسرو می‌خواست مردان شاه از همسرش شیرین را جانشین خود کند. حسد و کینه و جانشینی پدر و رفتار ناعادلانه پدر در حق شیرویه، او را واداشت تا پدر و برادرانش را به قتل برساند و با این کار سلسله ساسانی را منقرض سازد. و از لحاظ قتل عام بیش از چند تن از برادرانش قابل مقایسه با داستان اسماعیل میرزا و برادرانش می‌باشد در هر دو داستان برادران از چند مادر بودند. شیرویه فرزند بزرگتر بود اما اسماعیل میرزا فرزند ارشد نبود. بی‌عدالتی پدر در حق شیرویه و اسماعیل از انگیزه‌های قتل عام بود شیرویه به روایت شاهنامه پانزده تن و به گواهی تاریخ هفده تن از برادرانش را به قتل رساند و تعداد برادران اسماعیل را شش یا ده تن ذکر کرده‌اند. در هر دو داستان برادران برای تحکیم پایه‌های سلطنت و نداشتن رقیبی در پادشاهی دست به قتل عام زده‌اند.

شباهت‌ها و تفاوت‌های داستان شیرویه و برادرانش با محمدخان و برادرانش

در هر دو داستان برادرکشی بر سر سلطنت و نداشتن رقیب بوده است. برادرکشی در خانواده پادشاهی اتفاق افتاد شیرویه پانزده یا هفده تن از برادرانش و محمدخان نوزده تن از برادرانش را به قتل رساند. شیرویه بنا به روایتی قبل از مرگ خسرو اما محمدخان بعد از فوت پدر برادرانش را کشت.

نتیجه‌گیری:

با بررسی داستان‌های شاهنامه و مقایسه‌ی آن با داستان‌های اسطوره‌ای و تاریخی به این نتیجه می‌رسیم که برادرکشی از آغاز آفرینش در این کره خاکی وجود داشته و در دوره‌های مختلف همچنان ادامه داشته و دارد هر چه پدر از جایگاه و موقعیت و ثروت بیشتری برخوردار باشد برادرکشی نیز بیشتر می‌شود و نیز از دلایل مهم دشمنی بین برادران و انگیزه قتل، پدر و مادرند که با علاقه و جانبداری بی‌جا از یک فرزند تخم نفاق و کینه را در دل برادران می‌کارند و انگیزه قتل را در ذهن آنها ترسیم می‌کنند. حب به پادشاهی و تاج و تخت سبب شده تا بیشترین برادرکشی را در شاهنامه و در دوره‌های مختلف اساطیری و تاریخی در بین پادشاهان شاهد باشیم که نه یک برادر بلکه چندین برادر به دست یک برادر به قتل رسیده‌اند. حرص و طمع، حسد، کینه، خشم، تصاحب حکومت و جانشینی پدر از عوامل مهم برادرکشی در شاهنامه، اساطیر و تاریخ می‌باشد. در این داستان‌ها به نوعی فریب و نیرنگ برمی‌خوریم که برای رسیدن به اهداف شوم به کار گرفته شده است رستمی را که لشکری قادر به ایستادن در

برابر او نبود برادرش با نیرنگ و حيله از پای درآورد و در می‌یابیم که زور فریب و نیرنگ بر زور بازو غلبه دارد. در بیشتر این داستان‌ها برادر خوب و شایسته و کسی که مورد قبول پدر و دیگران است قربانی حسد و کینه‌توزی‌های برادر می‌شود و نیز در می‌یابیم زمانی که کینه و حسد در دل باشد و صحبت از مال و مکتب و جاه و مقام و کسب محبوبیت در میان باشد عاطفه و احساس و هم‌خونی و خویشاوندی از سینه رخت بر می‌بندد و دیگر ترحم به کوچکتر و احترام به بزرگتر معنا نخواهد داشت و برادران سنگدل و بی‌رحم به خیال اینکه به اهداف خود می‌رسند تیشه به ریشه خود زدند و حتی موجب انقراض سلسله خود شدند. نتیجه می‌گیریم که هر کس بد کرد بد خواهید دید و به خاطر خونریزی‌های خود قصاص شدند و بیشترین ضرر متوجه خودشان شده است و خود نیز به دست کسانی دیگر به قتل رسیدند چرا که عاقبت بیداد و حرص تباهی است. «هرگز به کسانی که در کاخ‌های مجلل و ظاهراً اسرارآمیز زندگی می‌کنند رشک نبرید. آنها در دریای موج‌خیز و طوفان‌زا با کشتی پوسیده به صید ماهی می‌روند. ممکن است بخت یارشان باشد. اما بسا که با تخته‌پاره‌های کشتی خود به ژرفای دریا فرو روند.» (انزایی و رئیس‌نیا، ۱۳۶۹: ۹)

فهرست منابع:

- ۱- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای
- ۲- احمدپناهی سمنانی، محمد، ۱۳۶۹ (الف)، چنگیزخان چهره خون‌ریز تاریخ، قم: حافظ نوین
- ۳- _____، ۱۳۶۹ (ب)، تیمورلنگ چهره هراس‌انگیز تاریخ، تهران: حافظ
- ۴- _____، ۱۳۶۹ (ج)، شاه عباس کبیر، تهران: نمونه
- ۵- _____، ۱۳۶۸، نادرشاه، تهران: بی‌جا
- ۶- اقبال، عباس، ۱۳۷۹، تاریخ مغول از حمله مغول تا تشکیل دولت تیموری، تهران: امیرکبیر
- ۷- اومستد، ا. ت.، ۱۳۷۸، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، محمد مقدم، تهران: امیرکبیر
- ۸- برگشاد، جلال، ۱۳۶۹، ترجمه رضا انزایی و رحیم رئیس‌نیا، تهران: نگاه
- ۹- پیرنیا، حسن، ۱۳۷۴، تاریخ ایران باستان، جلد دوم، تهران: دنیای کتاب
- ۱۰- _____، ۱۳۸۵، تاریخ ایران باستان، جلد اول، تهران: نگاه
- ۱۱- پیچ، ری، ۱۳۸۷، اسطوره‌های اسکانندیناوی، تهران: مرکز
- ۱۲- توفیقی، حسین، ۱۳۸۷، آشنایی با ادیان بزرگ، تهران: سمت
- ۱۳- جعفری، ریحانه، ۱۳۸۴، تاریخ شاهان ایران از مادها تا عصر پهلوی، تهران: خشایار
- ۱۴- جوینی، عطاملک، ۱۳۸۵، تاریخ جهانگشای جوینی به اهتمام سید شاهرخ موسویان، براساس تصحیح علامه قزوینی، تهران: دستان
- ۱۵- خطیب رهبر، خلیل، ۱۳۸۱، تاریخ بیهقی، تهران: مهتاب
- ۱۶- دبیرسیاقی، سید محمد، ۱۳۸۹، برگردان روایت گونه‌ی شاهنامه فردوسی به نثر، تهران: قطره
- ۱۷- زمانی، محبوبه، ۱۳۸۵، شاهنامه به نثر، تهران: اقبال
- ۱۸- صفی، سید محمد، ۱۳۸۰، قصه‌های قرآن، قم: انتشارات اهل بیت
- ۱۹- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۳، حماسه سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر
- ۲۰- _____، ۱۳۷۹، تاریخ ادبیات ایران، تهران: فردوس
- ۲۱- طاهری مبارکه، غلام محمد، ۱۳۸۹، برگزیده شاهنامه (نثر و نظم)، اصفهان: دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر مجلسی
- ۲۲- طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۴، تفسیرالمیزان، ترجمه محمد باقری موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی
- ۲۳- طبری، محمد بن جریر، ۱۳۷۵، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: امیرکبیر
- ۲۴- طهوری، سیدمحمد، ۱۳۹۰، قصه‌های قرآن از خلقت آدم تا رحلت خاتم، قم: آسمان علم
- ۲۵- عمادزاده، حسین، ۱۳۷۳، تاریخ انبیاء، بی‌جا: اسلام
- ۲۶- فتاحی، حسن، ۱۳۸۶، نبرد کوناکسا، تهران: مدرسه

- ۲۷- فردوس، ابوالقاسم، ۱۳۸۶، شاهنامه فردوسی از روی نسخه مسکوبه کوشش فرامرزنندایی، تهران: سما
- ۲۸- _____، ۱۳۷۴، شاهنامه فردوسی، جلد ششم، سعیدحمیدیان، تهران: قطره
- ۲۹- فلسفی، نصرالله، بی تا، زندگانی شاه عباس کبیر، جلد اول، بی جا: انتشارات علمی
- ۳۰- قلی‌زاده، خسرو، ۱۳۸۷، فرهنگ اساطیری ایرانی بر پایه متون پهلوی، تهران: پارسه
- ۳۱- کرتیس، وستا سرخوش، ۱۳۷۶، اسطوره‌های ایرانی، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز
- ۳۲- کریستین سن، آرتور، ۱۳۸۳، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: زرین
- ۳۳- گاردنر، جین.ف، ۱۳۸۸، اسطوره‌های رومی، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز
- ۳۴- محمدزاده، سیدعباس، ۱۳۸۳، قصص الانبیاء، تهران: بی جا
- ۳۵- مزینانی، محمدکاظم، ۱۳۸۳، داریوش هخامنشی، تهران: مدرسه
- ۳۶- نولدکه، تئودور، ۱۳۷۸، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی
مطالعات فرهنگی
- ۳۷- هارت، جرج، ۱۳۸۵، اسطوره‌های مصری، تهران: مرکز
- ۳۸- هروی، جواد، ۱۳۸۰، تاریخ سامانیان، تهران: امیرکبیر



دانشگاه هرمزگان



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir

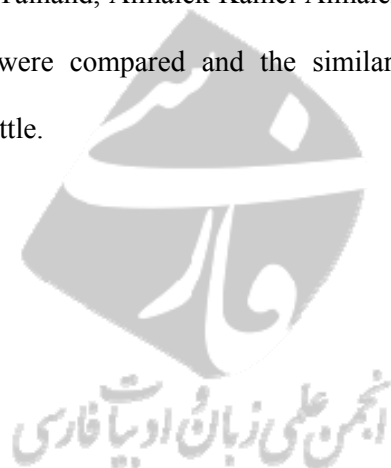
Summery:

Incompatibility and discord which derive from murder and shedding blood are mischievous behaviors among family members. The important matter that attracts your attention in this article is fratricide. In this article the compiler has considered a summery of fratricides in shahnameh and what caused one brother to kill another brother. The motives of murders was expressed and it was also shown why some people killed their brothers. The method of murder was explained and was mentioned how Iraj was killed by his brothers how Rostam was killed by Shaghad and how Aghrirath was killed by Afrasiab?

The factors of bottle between Gao and Talhad and between Iskomdar (Alexander) and Dara and Shirouye's motive to kill all his brothers were Considered . These stories remind us of the legends of Jam and Sepitoor, Oziris and Seth, Nomitoor a Amolious, Zigourd and his brothers, and historic stories of Habil and Ghabil, Yosef and his brothers, Bardia and kambojia, Daryoush and Sekidianous and Ersitis, Kouroush and Ardeshir, Tamochin and Baktor, Jaji and Joghtai, Takodar and Ghonghertai, Soltan Hossein and Soltan Hassan, and also the story of those brothers who were willing to kill their brothers but after overcoming their brothers showed mercy to them or the brother died before or after the fight such as the story of Bahram and Gardoi, Gao abd Talhand, Almalek Kamel Almalek Ashraf, Nasr and Ismail, and Shah Shja and Shah Mahmood.

The Stories of Shahnameh, the legends and history were compared and the similarities and differences of these stories were mentioned.

Key Terms: brother-fratricide-murder-envy-hatred- well-battle.



هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir